

قصه‌ها به سر رسید

«درخت گردو» چطور می‌توانست
فیلم تأثیرگذارتری از کار دریاید

نوشته یحیی نطنزی



«درخت گردو» با همه دستاوردهای تحسین برانگیزش در کارگردانی و اجرا یک مشکل مهم دارد؛ اینکه تماشاگر را ترغیب نمی‌کند مثل هر فیلم خوب دیگری دوباره به تماشایش بنشیند و از تجدید دیدار با آن لذت ببرد. جمله سخت گیرانه‌ای است و به نظر می‌رسد نویسنده در مواجهه با فیلم جدیدی از کارنامه فیلمساز توانمندی همچون محمدحسین مهدویان مته به خشخاش می‌گذارد؟ شاید این طور به نظر برسد! ولی راستش همه فیلم‌های ماندگار سینمای جهان فارغ از اینکه می‌توانند از آزمون زمان سربلند بیرون بیایند، آثاری‌اند که تماشاگر از تماشای چندباره‌شان یا حداقل از مرور سکانس‌ها و لحظه‌هایشان سر ذوق می‌آید. «درخت گردو» اما به یک دلیل ساده بیشتر در همان دفعه اول مخاطبش را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بعید است کسی بتواند به راحتی برای تماشای مجددش انرژی بگذارد؛ به خاطر سانتی‌مانتالیزم اغراق شده و احساسات‌گرایی آزار دهنده‌ای که همه انرژی مخاطب را می‌گیرد و گیرایی تصاویر فیلم را در مواقعی به ذکر مصیبت تقلیل می‌دهد.

بحث اصلاً بر سر میزان خشونت و حجم دلخراش بودن اتفاقی نیست که فیلم بر اساسش ساخته شده. حتماً واقعیت از آنچه در فیلم می‌بینیم ده‌شتناک‌تر بوده و تیم سازنده «درخت گردو» تلاش کرده تا حد ممکن روایتی قابل نمایش از آن به تصویر بکشد. مشکل به زاویه دیدی برمی‌گردد که برای روایت انتخاب شده و فیلم را به سمت مرثیه‌سرایی سوق داده؛ مرثیه‌ای که با نریشن‌های نه چندان مفید بر آن تأکید می‌شود و نتیجه را به دام پرگویی می‌اندازد. وقتی فیلمساز در مواجهه با مدیومی همچون سینما می‌تواند داستانش را به زبان تصویر بیان کند، وقتی در این فیلم اتفاقاً تلاش کرده نسبت به تجربه‌های قبلی اش ایمازهای تصویری خلاقانه‌تری بیافریند (نمونه‌اش صحنه اصابت موشک اول) و وقتی این امکان را داشته که از حضور بازیگرانی مثل پیمان معادی و مهران مدیری برای گرمای بیشتر صحنه‌ها بهره ببرد، چه نیازی داشته که با روایتی تا این حد شفاف و گفتار متنی تا این میزان «رو» که متأسفانه چندان خوب هم نوشته نشده احساسات رقیقه تماشاگر را بیشتر تحریک کند؟ آیا همین تصمیم باعث نشده فیلمی که اتفاقاً به یک راوی دانای کل بی‌طرف نیاز داشته، از راوی اول شخصی آسیب ببیند که موضع‌گیری از پیش تعیین شده‌اش در لحن و گفتارش موج می‌زند؟ آیا همین تمهید باعث نشده برخی سکانس‌های فیلم به جای اینکه بهت آور باشند اشک انگیز به نظر برسند و تأثیرشان بیشتر مقطعی باشد تا ماندگار؟ «درخت گردو» از این نظر با مخاطبش شبیه افراد صاحب‌عزایی برخورد می‌کند که وارد مجلس ختمی شده‌اند و با تن دادن به فضای سنگین مراسم و گوش سپردن به صدای نوحه‌خوان چشمی‌تر می‌کنند و به اصطلاح سبک می‌شوند، اما چند ساعت بعد از مراسم به زندگی عادی‌شان برمی‌گردند. در حالی که مخاطب امروزی، ۳۲ سال بعد از واقعه غم‌بار سرگذشت، شاید به جای عزاداری و تجربه این حس مقطعی بیشتر به یک واکاوی عمیق نیاز داشته باشد؛ به یک رویکرد تند و تیزتر نسبت به چرایی و چیستی وقایع تاریخی که سازنده «درخت گردو» در دستاوردهایی مثل «آخرین روزهای زمستان» یا «ماجرای نیمروز» به خوبی از عهده‌شان برآمده بود. به همین دلیل فیلم جدید او با اینکه قدرت کارگردانی‌اش را همچنان به رخ می‌کشد اما همزمان اثری محافظه‌کار هم به نظر می‌رسد و مخاطبش را چندان سردوق نمی‌آورد. ■



مرثیه‌باشکوه سینمای ایران

با فیلم «درخت گردو» محمدحسین مهدویان
یک «فهرست شیندلر» به تاریخ سینما هدیه داد

نوشته صوفیا نصرالهی



این یادداشت درباره فیلم «درخت گردو» کمی تا قسمتی سینمایی اما کاملاً احساساتی و عاطفی است که برای من سینما همیشه مترادف با برانگیختن احساسات بوده است. کمرون کرو در آن کتاب شاهکار گفت‌وگویش با بیلی وایلدر از او می‌پرسد آیا فیلمی در سینما هست که وایلدر آرزو کند کاش خودش آن را کارگردانی می‌کرد؟ جواب وایلدر فقط یک فیلم است: فهرست شیندلر که اسپیلبرگ آن را ساخته و وایلدر تحسینش می‌کند و البته معتقد است اگر خودش بود فیلم را جور دیگری می‌ساخت. چرا «فهرست شیندلر»؟ چون علاوه بر اینکه فیلم به لحاظ سینمایی درخشان است به لحاظ تجربه عاطفی هم در سینما فیلم یگانه‌ای است و از طرفی خود وایلدر هم قربانی حمله نازی‌ها و بردن یهودیان به آشویتس بوده است. سینمای ایران با «درخت گردو» ساخته محمدحسین مهدویان صاحب یک «فهرست شیندلر» شده است. فیلمی که نه تنها ساختار و کارگردانی تحسین برانگیزی دارد که از نظر احساسی هم می‌تواند جایگاه خودش را در تاریخ سینمای ایران ثبت کند. اصلاً نوشتن از «درخت گردو» بدون احساساتی شدن کار عبثی است. فیلم آنقدر عواطف تماشاگرش را درست نشانه می‌گیرد که نمی‌توانید تأثیر عاطفی آن را نادیده بگیرید و فقط فنی و سینمایی بررسی‌اش کنید. البته که خود این ماجرا هم از قدرت کارگردان می‌آید که به ابزار سینما تا این حد مسلط است و می‌تواند از آن جوری استفاده کند که تماشاگرش را برای دو ساعت میخکوب پرده کند. و اصلاً مگر قرار نبود رسالت هنر همین باشد که به انسان کمک کند تا زندگی را متعالی‌تر تجربه کند و «درخت گردو» همین کار را می‌کند. مصداق هشتک فراموش نمی‌کنیم است. یادمان می‌آورد که چه رنج‌هایی کشیده‌اند و کشیده‌ایم تا ایران را حفظ کنیم. محمدحسین مهدویان به کمک بازی درخشان پیمان معادی قصه‌اش را آنقدر واقعی به تصویر می‌کشد که چاره‌ای بجز دو ساعت اشک ریختن پای این مرثیه باشکوه نداری. برایت از یک مرد ساده در طول فیلم قهرمانی می‌سازد که عصاره همه آنچه در طول این سال‌ها قرار بوده در سینمای دفاع مقدس ببینیم در اوست و پیمان معادی با شیوه ایستادن راست قامتش و نگاه مستأصل و سنگینش تماشاگر را خلع سلاح می‌کند. فیلم چند شاه سکانس دارد که تصویرش مثل کابوس در ذهن مخاطب حک می‌شود. وقتی مرد فرزندش را روی دست بالا می‌برد تا زیر تانکر آب بدن سوخته‌اش خنک شود جگر تماشاگر آتش می‌گیرد. مهدویان بعد از «ماجرای نیمروز ۲: رد خون» گفته بود دیگر فیلم سیاسی نمی‌سازد. وقتی خبر رسیده که سوژه فیلمش بمباران شیمیایی سردشت است گمان کردم زیر حرفش زده اما «درخت گردو» فیلم سیاسی نیست. برای همه آن‌هایی که مهدویان را فیلمسازي ایدئولوژیک و سیاسی می‌دانستند حالا این فیلم نشان می‌دهد کارگردانی که تریلر سیاسی بسازد لزوماً ایدئولوژیک نیست چون ساخت چنین فیلم انسانی از یک ذهن ایدئولوژیک برنمی‌آید.

«درخت گردو» در ستایش زندگی است و زنان و مردانی که از پا نیفتادند و زندگی کردند. درباره معصومیت کودکان است و آغوش پدرانه و نگرانی‌های مادرانه و جنگ که چه چهره دهشتناکی دارد. جنگ که زن و مرد و بچه نمی‌شناسد و همه را در کام خودش فرو می‌کشد. سباهی که بر زندگی همه آدم‌ها چه بخواهند و چه نه سایه می‌افکند. چه کارگری باشی که در روستای کناری خانه می‌سازی و چه صاحب گرمابه‌ای که بمب اصلاً به شهر خودت نرسیده اما تو هم باید بار سنگینی دیدن تن و صورت‌های سوخته شیمیایی شده را به دوش بکشی. تا پیش از «درخت گردو» احساساتی‌ترین تصویری که از قربانیان بمب‌های شیمیایی جنگ تحمیلی داشتیم مربوط به چند سکانس از فیلم «از کرخه تا راین» ابراهیم حاتمی‌کیا بود. آنجا که خبرنگاران خارجی به بخش بیماران شیمیایی می‌آیند تا از این جنایت جنگی گزارش تهیه کنند. با «از کرخه تا راین» گریه کردیم. ملودی مجید انتظامی برای فیلم را سال‌ها سوت زدیم. امسال با موسیقی حبیب خزایی فر برای «درخت گردو» در سالن سینما مویه کردیم. عزاداری کردیم برای همه آن رؤیاهایی که زیر بمب‌های شیمیایی جنایتکاران جنگی نابود شدند. فیلم مهدویان تصویری زی‌پرده‌تر و البته صدها بار خشن‌تر از فاجعه‌ای که به سرمان آمد دارد. عجیب است که فیلم رده‌بندی سنی دریافت نکرده و البته معتقدم هر نوجوان و جوانی که ۱۶ سالش تمام شده، متولد سال ۱۳۸۲ به قبل باید فیلم «درخت گردو» را ببیند تا یادشان بیاید: ما برای آنکه ایران خانه خوبان شود، خون دل‌ها خورده‌ایم و رنج دوران برده‌ایم. یک‌بار برای همیشه «درخت گردو» را ببینید تا تصویرش در ذهن‌تان حک شود. همان کاری که اسپیلبرگ با «فهرست شیندلر» در تاریخ سینما انجام داد. سال‌ها پیش فیلم اسپیلبرگ را دیدم و بعد از همان یک‌بار دیدن دیگر جرات نکردم سراغش بروم. احساس می‌کردم توان دوباره دیدن آن رنج بزرگ را ندارم. همین حس را به «درخت گردو»ی مهدویان داشتم. من آن رنج بزرگ را با تمام وجودم حس کردم و تا پایان عمرم آن را به دوش خواهم کشید. ■